



## شوخی با داوطلبان کنکور ۹۶!



وقتی فکر می کنی برای موفقیت در کنکور هم باید از زمین خاکی و با پای لخت شروع کنی!



وقتی سر جلسه کنکور، مطمئن می شی که امسال دیکه باید بری سربازی! وقتی نور اتاق هی چرت رو از سرت می پرونه!



وقتی به خاطر گرمای بیش از حد هوا سر جلسه کنکور، مثل کره شل می شی!



وقتی از توی رختخواب، مستقیم میارن سرت سر جلسه کنکور!



وقتی یادت میره کنکور پاسخنامه داره و درخواست بر گه اضافی برای جواب دادن میدی!



وقتی می خوای به پیش از ۱۰۰ درصد تمرکز بر روی سوالات برسی!



وقتی می خوای به پیش از ۱۰۰ درصد تمرکز بر روی سوالات برسی!

متن ها: مجید حسین زاده

### دی روزنامه

### گل نزن، سوت بلبلی بزن!

متاسفانه پدیده اعتیاد یکی از غم انگیزترین موضوعات جامعه است که نمی شود راحت با آن شوخی کرد ولی به هر حال این هم مشکلی است که گریبان عده ای را گرفته و به عنوان رسانه باید به آن بپردازیم. بر اساس تحقیقاتی که در خبرگزاری های رسمی منتشر شده است، «گل» دومین ماده مخدر مصرفی کشور معرفی شده است. کاری به این نداریم که اصلا گل چی هست و چه رنگ و بویی دارد و به چه کاری می آید و چطور آن را می کشند و چه کسی نشسته با گل بازان و گلزان کشور مصاحبه کرده و چقدر مصاحبه شوندگان راستش را گفته اند که ما گل می زنی و بعد کی آن ها را شمرده و درصد گرفته و به این آمار رسیده است. برای ما موضوع مهم پیدا کردن راهی برای کاهش این معضل اجتماعی و اطلاع رسانی درباره آن است. بدی گل این است که برخلاف باتشش، هم اسم زیبایی دارد و هم چون ظاهر شک برانگیزی ندارد، اگر توی دست و بال کسی ببینیم هم نمی فهمیم طرف اهل گل است، فکر می کنیم دوستدار طبیعت است! برای همین اگر زبانم لال کسی دور و برمان گلزن است، سخت است بشناسیم اش و برای نجاتش کاری انجام دهیم. ولی سایر مواد مخدر آن قدر تابلو هستند که با یک نگاه می شود آن ها را تشخیص داد و برای نجات شخص متعاد واکنش سریع انجام داد و کمکش کرد. مثلاً همین چند خبری که این روزها از کشف مواد مخدر در کشور منتشر شد. کشف تریاک از داخل کله قند، یا لو رفتن تریاک در یک جاسازی شده در بطری های شیربه خرما، یا پیدا کردن هروئین در قوطی کنسرو و از این قبیل موارد که خیلی راحت و با هشیاری مأموران انتظامی این مواد از داخل چنین پوشش های عجیبی که به عقل کسی نمی رسیده، پیدا و ضبط شده است. زیبایی و زشتی شان به کنار، اصلاً چرا عمر و خانواده و پول خود را پای این موادی که آخر و عاقبتش دلت و فنا شدن است تلف کنیم؟ خیلی خوش شانس باشیم که به نور برنامه ماه عسل بخوریم و یک مصاحبه اشکی ازمان بگیرند که چرا این طوری شدیم، که آن هم باعث می شود آبرومان جلوی همه ایران برود! پس به جای گل کشیدن، به سمت گل بویدن برویم و به جای اعتیاد به مواد مخدر، به ورزش متعاد شویم. (گویا آخرش خیلی هندی شد! اشکالی ندارد، حتی با همین هندی بازی ها هم یک نفر دست از این لغتی ها بکشد غنیمت است!)  
علیرضا کاردار

### ماوشما

شماره پیامک: ۲۰۵۰۹۹۹

• درباره ازدواج که چرا باید اولین ملاک آن زیبایی باشد، پرونده داشته باشید. به طور مثال، شما آق کمال، مسلماً عاشق رفتار و اخلاق کاملیا خانم نشدید چراکه این ها چیزی نیست اند! دلمون خوش بود غذای سالم، گوجه و سیب زمینی به خاطر ظاهر طرفه و بس.  
• زندگی سلام، از خوندن مطلب جنگ شیمیایی حسابی وحشت کردم. این طوری که ادعا شده بیش تر غذاهای سمی اند! دلمون خوش بود غذای سالم، گوجه و سیب زمینی و حبوبات می خوریم. فست فود هم که مضره. الا هر آن چه هست که مسمومه!  
• خبری از ترسانک و رادیو الان نیست؟ کنه بی خیال شون شدین؟ باز هم همین جوری دوستون داریم، خسته نباشید.  
داودلی، قوچان  
• خدمت داوران عزیزی که به دیالوگ های مسابقه «چی میگه؟» رای ندادن باید بگم که یک عکس مناسب با طنز باذرید تا دیالوگ ها هم به طنز نز نزدیک بشه. رضا، مشهد  
• به داوڑهای سنگتیرتون بگین از حالا به بعد عکس گذاشتید، خودشون یک طنز بگن تا ببینیم چند مرده حلاجن.  
• از گذاشتن ستون فارسی بنویسیم خیلی خوشحالم و از شما خواهش می کنم ستون دیگری را به واژه های فارسی اشکان عابدزاده، شیروان  
• همسر عزیزم محمد از این که بهترین هدیه زندگی رو بهم دادی از صمیم قلبم ازت قدر دانم و ممنونم از ۶ سال زندگی عاشقانه در کنار هم.  
ک. قربایی، مشهد  
• پدر عزیز و مهربانم، بابت زحماتی که برای من کشیده ای از متشکرم. سالروز تولدت در ۱۲ تیرماه مبارک.

پاسخ خفن استریپ شماره قبل: محلات - باختر - رخداد

زندگی سلام

« یار مشاور تحصیلی می گفت برای کنکور اعتماد به نفس همه چیزه. رفتیم سر جلسه تازه فهمیدم باید درسم رو هم می خوندم.

• تابستون ها همین جوری پیش بره چند سال دیگه دسته جمعی آتیش می گیریم و می میریم و راحت می شیم!

• آدم باهار که می خوره تقریباً ۸۰ درصد دغدغه هاش رفع می شه، می مونه یک چهل درصد دیگه که ۹۰ درصد اون هم با خواب حل می شه!

• از شدت گرما نزدیک بود کسی رو که از رو به رو تو مسیر سایه می اومد با چاقو بزنم که مجبور شتم برم تو آفتاب!

• هر وقت خونه تنهام و می خوامم آهنگ گوش بدم، تا مداح سر رو بلند می کنم حس می کنم یا دارن در می زنی یا تلفن زنگ می خوره!

• رفتم نونوایی گفتم دو تا بربری بده، نمی دونم چرا می گفت هرکی روپوش سفید داره نونوا نیست، بعد با آمپول افتاد دنبالم!

• درقم سر کوچه بستنی کاکائویی خریدم، رسیدم خونه الان دارم شیرکاکائو باغ می خورم!

• پاوربانک خریدم که دغدغه شارژ گوشیم رو نداشته باشم، الان دغدغه شارژ پاوربانکم رو هم دارم!

• من خواستم بغل دستی کنکورم رو قبل شروع محک بزنم. گفتم یادته عز و جل معنی چی بود؟ گفت بگیت من هییییی عربی نخوندم! که من فهمیدم ادبیاتم نخونده!

Like Comment

### این کیه؟

### غیر فوتبالی ها هم شناختنش!



سلام. همان طور که پیش بینی می شد، همه ۲۷۶ شرکت کننده در مسابقه موفق شدند به درستی چهره پازل شده مون رو تشخیص بدن. چهره مسابقه «این کیه؟» هم فردی نبود جز جادوگر فوتبال آسیا که به تازگی وارد گورد مربی گری هم شده است یعنی «علی کریمی». طبق روال همیشه و بر اساس قرعه کشی، برنده این هفته مون سر کار خانم «فهمیده کشته گر» از شهرستان درگز و ۲۵ ساله هستند که جالبه اهل فوتبال نیستن ولی در نگاه اول موفق به تشخیص چهره علی کریمی شدن. به ایستون به خاطر شانس خوب شون تبریک می میم. عکس و کاریکاتور شون رو می تونین چهارشنبه همین هفته همراه با مسابقه بعدی ببینین.

### خودمونی

### این اینستاگرام حال بدکن!

هرچقدر تلگرام به واسطه گروه ها و کانال هایش که فرصتی بود تا آدم ها، به خصوص دهه شصتی ها از کمبودها و نداشته ها و حسرت هایشان در کودکی و نوجوانی و حتی همین حالا، بگویند و بنویسند و مخاطب با مرور این پیام ها با توییت هایی که در قالب پیام های تلگرامی پست می شود، نفس راحتی بکشد که در تجربه ناکامی های ریز و درشت زندگی تنها نبوده، اینستاگرام لغتی برعکس عمل کرد! دوره می های تلگرامی کمک کرد بفهمیم همان وقتی که در کودکی، از حسرت دیدن دوچرخه بچه همسایه بغض می کردیم، یک عالمه بچه دیگر هم در گوشه و کنار شهر، در حال آه کشیدن برای عروسک و ماشین و قطار بودند؛ یا آرام بگیریم از فهم این که همان قدر که خودمان احساس تنهایی و بی دل و دماغی داریم، بقیه هم در تجربه این درد شریک اند و همین آگاهی از دردهای مشترک و اشتراک دردها، مرمهم و سوپاپ اطمینانی بود برای این که زیر فشار مشکلات و روزمرگی ها، کم نیآوریم، نشکنیم! رسالت اینستاگرام اما انگار این بود که نداشته هایمان را توی چشمان بکند و به ما به شکل کاذب القا کند چه زندگی خالی و بی کیفیتی داشتیم و خبر نداشتیم و شیرفهم مان کند که مثلاً در تمام روزهایی که برای سفر به یکی از کوره دهات های اطراف بال بال می زدیم، یک عالمه جوان ایرانی هم سن و سال خودمان، عصرانه شان را در دامنه کوه های آلپ میل می کردند یا همان وقتی که توی میوه فروشی، بین برداشتن سیب و موز مردد بودیم تا مبادا پول کم نیآوریم، تعداد زیادی از هم وطنانمان به عکاسی از میز میخانه شان که به دوازده رقم میوه فصل مزین شده، مشغول بودند. در ادامه، اینستاگرام حتی بی رحمت تر شد: یادمان انداخت چقدر زشتیم، چقدر متوسط ایم، چقدر تنهاییم! و این طوری بود که دل گرفتگی کم بود، حسرت عکس های شاد و خوش رنگ مردم از جمع هایشان در کافه های گران قیمت هم اضافه شد. غم ماوتوها و جین های کهنه و نخ نمایی که حالا حالا باید پوشیده شوند کم بود، بغض دیدن شال های ابریشم و کیف و کفش های برند، تن این و آن هم اضافه شد. خلاصه هر چقدر تلگرام کمک کرد واقع بین باشیم، اینستاگرام متغیر و دل زده مان کرد؛ هم از زندگی خودمان و هم از زندگی بقیه. بله! می دانم که بخش زیادی از عکس های اینستاگرامی صرفاً تظاهر به آن چه واقعاً نیست، هست و می دانم که امکان آنفالو و دی اکتیو و اصلاً لغو نصب را برای امثال من اختراع کرده اند، اما آیا خواهر و برادر کوچک ترم، رفیق نوجوانم و بچه ام هم این ها را می دانند؟ این روزها دیگر آن قدر شوافه های اینستاگرامی، تکراری و ملال آور شده که رقیفم را گرفته! ذوق نمی کنم، شگفت زده نمی شوم، دیگر حتی از مقایسه ذهنی و افسوس هم خبری نیست! تسلیم شدم! و همه عکس ها را با ژست «آره بابا! تو خوبی» رد می کنم. این روزها با خودم فکر می کنم اینستاگرام فقط یک خوبی داشت؛ آن هم این که خیلی خوب، با رسم شکل، پوچی و بی خودی بعضی زندگی ها را به رخمان کشید.

### دور دنیا

### سرنوشت شوم سالمندان روستای هندی!



با توجه به این که بیرها هیچ وقت از قلمرو خودشان خارج نمی شوند، رسانه ها را کنجکاو کرد. بعد از تحقیقات مشخص شد که اهالی فقیر این روستا برای این که از دولت خسارت بگیرند افراد کهپسهال خانواده را به جنگل می برند و به کام مرگ می کشانند!

### نجات سگ از گودال بعد از ۳ سال!



با توجه به گرمای زیاد سیستم گرمایشی و تازیکی بیش از حد گودال، مردم در طول این سه سال نتوانسته بودند این سگ را نجات دهند و هر روز برای او در گودال آب و غذا می ریختند. در نهایت یک دختر نوجوان با انتشار عکس های این گودال در شبکه های اجتماعی و درخواست کمک، باعث نجات این حیوان شد.

### بریده کتاب

### اهمیت طرف حق بودن

در میان اقلیت قرار داشتن، حتی در اقلیتی تک نفری نشان چهل و جنون نیست. حقیقت در یک سو قرار دارد و کذب در سویی دیگر، اگر تو به تنهایی جانب حقیقت را بگیری و در سوی دیگر، در برابر تو همه دنیا قرار داشته باشد، تو دیوانه نیستی.

برگرفته از کتاب: ۱۹۸۴، اثر جورج اورول

### شعر طنز

### همدر دی با مخاطبان گرمایی!

گفت بابایم: «نمی دانی پسر! کولر روشن خطر دارد خطر! زود خاموشش بکن ای خرس نر تا نخوردی سیم خشک و چوب تر»

گر بخواهی حس و حالم را دقیق رو به مرگم توی این گرما رفیق!

سوپر شستی گرم، کولر نداشت مجلسی «روز قلم»، کولر نداشت

گر بخواهی حس و حالم را دقیق رو به مرگم توی این گرما رفیق!

هست انگاری اتاقم یک اجاق مادرم آورد بهرم آش داغ

گر بخواهی حس و حالم را دقیق رو به مرگم توی این گرما رفیق!

دوغ از ظرفی چشیدم گرم بود! در هانم یخ جویدم گرم بود!

گر بخواهی حس و حالم را دقیق رو به مرگم توی این گرما رفیق!

توی بنزی یا که ون، کولر بزن من که مُردم در کفن! کولر بزن

گر بخواهی حس و حالم را دقیق رو به مرگم توی این گرما رفیق!

خواب می دیدم که کولر روشن است داخل تلویزیون جشن کن است

گر بخواهی حس و حالم را دقیق رو به مرگم توی این گرما رفیق!

• اتوبوس  
توضیح: این شعر بنا به درخواست یکی از مخاطبان که برای ما پیامک زده بود و در ستون «ما و شما» روز پنج شنبه چاپ شد، سروده شده است. متن پیامک: آقای خوش حال یک شعر طنز برای گرمای تابستان نمی گی؟ پختیم ها!»

### ترس از پلی که نبود!

زن و شوهری می خواستند به دیدار دوستی بروند که در چند کیلومتری خانه آن ها زندگی می کرد. در راه به یاد آوردند باید از پلی قدیمی بگذرند که ایمن به نظر نمی رسید. با یادآوری این موضوع زن دچار تشویش و نگرانی شد و از شوهرش پرسید: «با آن پلی چه کنیم؟ من نمی خوامم از روی آن بگذرم. قایقی هم در آن جا نیست که ما را به آن سوی رودخانه ببرد.» مرد گفت: «آه، من به فکر این پلی نبودم. به راستی این پلی برای عبور خطرناک است. فکرش را بکن، ممکن است وقتی ما از روی آن عبور می کنیم، فرو بریزد و ما در رودخانه غرق شویم.» زن ادامه داد: «با فکرش را بکن، روی تخته پوسیده ای قدم بگذاری و پایت بشکند. در آن صورت چه کسی از من و بچه ها مراقبت خواهد کرد؟» مرد با وحشت گفت: «نمی دانم اگر پای من بشکند چه بر سر ما خواهد آمد. شاید از گرستگی ببریم.» این گفت و گو همچنان ادامه داشت. زن و شوهر هر دو نگران بودند و انواع بلاها و حوادث ناگوار را که ممکن بود برای آن هایش بیاید، تصور می کردند تا سرانجام به پل رسیدند. اما در اوج ناباوری دیدند که پل جدیدی به جای پل قبلی ساخته شده است و به سلامت از آن عبور کردند! منبع: سایت انرژی مثبت

### حکایت

### عاقبت آواز نابه هنگام!

خری و اشتی دور از آبادی به آزادی می زیستند. نیم شبی چرا کتان به شارع عام نزدیک شدند. اشترا گفت: «ساعتی دم فرو بند تا از آدمیان دور شویم. نباید گرفتار شویم.» خر گفت: «این نشاید که درست همین ساعت نوبت آواز من است و در ترک عادت رنج جان و بیم هلاک تن» و بی محابا آواز برداشت. کاروانیان به دنبال پیامند و هر دو را در قطار کشیده بار نهادند. فردا آبی عمیق پیش آمد که عبور خر از آن میسر نبود. خر را بر اشترا نشانیده، اشترا را به آب راندند. اشترا چون به میان آب رسید، دستی برمی افشاند و پای می کوفت. خر گفت: «رفیق این مکن و گر نه من در آب افتیم و غرقه شوم.» شتر گفت: «چنان که دوش نوبت آواز نابه هنگام تو بود، امروز گاه رقص ناساز من است.» بر گرفته از لطایف الطوائف

### کاریکلماتور



### اندکصبر

### جای خالی!

قهوه می ریزم برایت  
نیستی آن سوی میز...  
هی شکر می ریزم و  
تاخ است جای خالی ات...!

معصومه صابر